



درس تفسیر سوره مبارکه مؤمنون - جلسه ۶

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ ۱ ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ ۲ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ ۳ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ﴾ ۴ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ ۵ ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ ۶ ﴿فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ ۷ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ﴾ ۸ ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ ۹ ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ﴾ ۱۰ ﴿الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ۱۱ ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ﴾ ۱۲ ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ ۱۳ ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ۱۴

بیان مشروعیت و شمول نکاح متعه بر غیر متأهل در قرآن

مطالبی که مربوط به آیات قبل بود و تذکر کوتاهی هم لازم بود این بود که در جریان ملک یمین و نکاح متعه اطلاق آیه و عموم آیه شامل همه خواهد بود اختصاصی به جوان‌ها ندارد در آیه ۲۴ سوره مبارکه «نساء» این گذشت که ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ اما بحث در این است که اگر این بخواید در یک کشور قانونی شود و رواج پیدا کند باید همگان با فرهنگ عمیق همکاری کنند نه اینکه متأهلان جلوی یک عده را بگیرند اینها در حد اولویت قرار بگیرند و مانند آن، نه معنایش این است که برای اینها مشروع نیست.

مطلب دوم آن است که در سوره مبارکه «نساء» مشخص شد که دو طایفه از آیات درباره ملک یمین است یکی مطلق است که ملک یمین چه غلام چه کنیز این در آیات مکاتبه است که این مطلقها تقیید نشده که آن در سوره مبارکه «نور» است که اشاره می شود اما در جریان نکاح دو طایفه آیه است یکی مطلق است یکی هم آیه ۲۵ سوره مبارکه «نساء» است که مقید کرده فرمود اینکه ما می گوئیم ملک یمین برای کنیز است نسبت به مرد نه برای غلام است نسبت به زن فرمود: ﴿وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ اگر کسی نمی تواند با زن های آزاد ازدواج کند لااقل با کنیز، این معنایش این نیست که اگر کسی بتواند با غیر کنیز ازدواج کند ازدواجش با کنیز حرام باشد. به هر تقدیر این ملک یمینی که در مسئله ازدواج و نکاح آمده آیاتش دو طایفه است يك طایفه مطلق است نظیر آیه محل بحث و آیات دیگر، يك طایفه اش مقید است نظیر آیه ۲۵ سوره مبارکه «نساء» که فرمود: ﴿فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ نه «فتاها» بنابراین اگر زنی دارای کنیز مرد بود این نمی تواند طبق ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ عمل کند اگر مردی دارای کنیز بود می تواند مطابق ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ عمل کند.

تبیین احکام عقد نکاح در ملک یمین و مکاتبه

مطلب دیگر اینکه فقه مشخص کرده که حالا اگر کسی جاریه بود کنیز بود ﴿مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ بود این طور نیست که در احکام فقهی با زن آزاد فرق کند گرچه فی الجمله فرق می کند ولی در بسیاری از احکام یکسانند یعنی اگر در حال حیض، نکاح لغوی با زن آزاد حرام است در ملک یمین هم این چنین است، اگر در عده نمی توان با زن آزاد نکاح کرد با این هم این چنین است، اگر زن حُرّی مظاهره شد قبل از ادای کفاره نمی شود با او مقاربت کرد

درباره کنیز هم این چنین است در بسیاری از احکام بین جاریه و حُرّه تفاوت فقهی نیست البته در بعضی از امور تفاوت فقهی است.

مطلب دیگر اینکه این ملك یمین آنکه مربوط به مسئله مكاتبه و امثال ذلك است آنجا دیگر فرق بین غلام و جاریه نیست آن را در سوره مبارکه «نور» مشخص فرمود آیه ۳۳ سوره مبارکه «نور» این است که ﴿وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ آنها که کتابت را ابتغاء می کنند یعنی پیشنهاد کتابت می دهند به مولایشان می گویند ما عبدِ مكاتب شما باشیم ما با این قرار با این سند، ماهانه این قدر به شما می دهیم و آزاد باشیم این را می گویند قانون مكاتبه در این کتابت فرقی بین غلام و جاریه نیست. فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ پیشنهاد مكاتبه می دهند ﴿فَكَاتِبُوهُمْ﴾ با آنها مكاتبه کنید یعنی عبدِ مكاتب شما باشند که کم کم راه آزادی را پیدا کنند ﴿إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾ اما ﴿وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا﴾ مبدا این کنیزها را وادار کنید اجازه بدهید جلویشان را باز بگذارید که اینها کار نامحرمانه انجام بدهند فرقی بین کنیز و آزاد نیست بالأخره اینها هم يك نكاح حساب شده دارند عده ای دارند عقدی دارند ولو به عنوان تحلیل برای تحلیل هم احکام خاصی است.

زمنخسری در کشف می گوید «فإن قلت» اگر کسی با متعه نكاح کرد آیا این مشمول ﴿فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾ است اهل ملامت است یا نه، می گوید «قلت» اگر نكاح صحیح باشد نه، این شرطی را گذاشته ولی تندروی فخر رازی و دیگران را هم ندارد بالأخره، گفت نه اگر برابر مثلاً نكاح صحیح باشد متعه هم داخل در ﴿أَزْوَاجِهِمْ﴾ است يك نحو زوجیت است.^۱

بررسی منشأ وجود ایمان به لحاظ علمی یا عملی

مطلب بعدی آن است که ایمان از چه سنخی است؟ ایمان از سنخ علم است یا از سنخ عمل؟ و اگر دقیق‌تر شدیم ایمان «علم عملی» که در المیزان آمده^۲ یا «عمل علمی» کما هو الحق؟ انسان از آن جهت که فاعل متفکر مختار است باید بسیاری از این مبادی را در نظر بگیرد یکی تصوّر موضوع و محمول و امثال ذلك است، یکی تصدیق به ثبوت محمول برای موضوع است که اینها مربوط به بخش نظر است و کار دانش، اینها لازم است ولی کافی نیست. ما يك عقد داریم يك عقیده، قضیه را که در کتاب منطق می‌گویند «تسمی القضية عقداً» برای اینکه گریه بین موضوع و محمول می‌خورد وقتی محمول به موضوع گره خورد عقد شد این را می‌گویند قضیه و به اصطلاح قضا و حکم و داوری نفس به ثبوت محمول برای موضوع صادر شد این از حالت تردید و شك در می‌آید چون قضا برای رفع تردید و فصل خصومت است و این مطلب می‌شود قضیه، پس قضیه گفتنش به این مناسبت است عقد نامیدنش به این مناسبت است کارهای علمی با این حل می‌شود اما انسان يك موجود متفکر مختار است که با علم کار می‌کند بنابراین يك عقد مستأنف لازم است یعنی باید عصاره این قضیه را به جان خود گره بزنند یعنی عقیده [حاصل شود] تا عمل شروع شود، اگر عصاره قضیه را به جان خود گره نزد عقیده نشد، کار صادر نمی‌شود علم بخش خاص خود دارد عمل بخش خاص خودش را دارد این می‌شود علم بی‌عمل.

معیار رابطه اراده و ایمان با علم در مرحله عمل

مطلب بعدی آن است که آیا اراده، عین علم است آیا ایمان، عین علم است؟ یقیناً نیست آیا اینها همیشه ملازم‌اند؟ یقیناً این چنین نیست آیا اگر دستگاه علمی صد درصد سالم بود دستگاه عملی صد درصد سالم بود ملازم هم هستند؟

بله یقیناً ملازم هم‌اند اما این ضرورت بشرط المحمول است، اگر هر دو سالم بودند در جهاد نفس هیچ کدام اسیر نشدند هر دو آزاد و مستقل بودند یقیناً بخش ایمان و اراده از علم پیروی می‌کند نظیر همان چهار قسمی که ما داریم ما اگر خواستیم ببینیم اراده از علم جداست باید اراده و منشأ اراده را «لو خُلِّیت و طبعها» حساب نکنیم نه به شرایط محمول علم را بشرط المحمول حساب نکنیم علم را «لو خُلِّی و طبعها» حساب کنیم. منشأ علم، عقل نظری است که می‌فهمد منشأ عمل، تصمیم، اراده، محبت، عشق، شوق، شهوت، غضب دستگاه جداست این اگر سالم صد درصد بود آن اگر سالم صد درصد بود انسان یا می‌شود معصوم یا می‌شود عادل اما بحث در این است که گاهی این آسیب می‌بیند، این آسیب دیدگی برای بخش عملی است نه بخش علمی نمونه‌اش هم در مثال بدن مشخص بود ما یک دستگاه تحریک و کار داریم یک دستگاه ادراک، اگر چشم کسی سالم بود و مار و عقرب را دید اما پای او بسته بود این پای بسته نمی‌تواند با چشم بیدار و آگاه و بینا هماهنگ باشد این بسته است، اگر کسی بگوید نه، اینها جدای از هم نیستند منتها شما پا را بستید خب بله این ضرورت بشرط المحمول است. در تحلیل عقلی جای مسامحه و تسامح و تساهل و امثال ذلك نیست در مثال عمل قلب بازگو شد که با اینکه این رگ‌های مویی کاملاً به هم چسبیده‌اند اما وقتی یکی از این رگ‌ها بسته است و مایه سکنه و ایست قلبی است باید بی‌رحمانه گفت این رگ مویی کاملاً از آن رگ مویی جداست برای اینکه می‌خواهیم عالمانه حرف بزنیم و گرنه اینها به هم چسبیده‌اند. اگر کسی پلکش بیمار باشد این می‌بیند که گرد و خاک دارد می‌آید با اینکه چشم می‌بیند ولی این پلک بیمار است این با اینکه غبار را می‌بیند نمی‌تواند پلک را روی هم بگذارد این گرد و غبار می‌آید به او آسیب می‌رساند. حالا اگر کسی بگوید که اگر پلک سالم بود [این طور نمی‌شد] این ضرورت بشرط المحمول است در بحث‌های علمی باید معیارها را مشخص کرد این پلک کارش حرکت است این شبکه چشم کارش دیدن است اینها کاملاً از هم جدا هستند اگر یکی سالم بود

دیگری مریض بود آن که سالم بود کار خودش را انجام می‌دهد آنکه بیمار بود هماهنگ نیست لذا انسان با اینکه می‌بیند غبار دارد می‌آید اما نمی‌تواند چشم را ببندد شما از پلک با شبکه دید چه نزدیک‌تر دارید؟ ما يك امیر داریم و يك سراج مُنیر. در باطن ما يك سراج مُنیر هست به نام علم، عقل نظری و علم کار حوزه و دانشگاه، این چراغ شفاف است يك امیر و فرمانروا داریم که این یا اَمَّار بِالْحُسْن است یا اَمَّار بِالسَّوْء آنکه باید تصمیم بگیرد این است این علم هیچ مشکلی در داخل خود ندارد صد درصد می‌داند اما اینکه باید فرمان دهد این آسیب‌دیده است در صحنه قیامت وقتی به افراد می‌گویند آقا مگر تو نمی‌دانستی مگر ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۳ نبود می‌گوید چرا، من از نظر علمی مشکل نداشتم اما آنکه باید فرمان بدهد آن آسیب‌دیده بود ﴿غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾ این شهوت نگذاشت من اراده کنم این غضب نگذاشت من تصمیم بگیرم من از نظر علمی صد درصد برایم روشن بود اما اگر کسی بگوید که اگر علم باشد، اگر اراده غبار نبیند، اگر شهوت و غضب جلویش را نگیرد اینکه بحث علمی نشد این ضرورت بشرط المحمول است مثل اینکه بگوید اگر اگر پلک صحیح باشد وقتی چشم، غبار را می‌بیند پلک روی چشم می‌آید خب بله اما مرزها از هم جداست این اراده را باید سالم نگه داشت محدوده علم صد درصد است یعنی این شخص می‌داند این کاملاً خوب است اما اینکه باید امیر باشد امیر به حق نیست اَمَّارَةٌ بالسَّوْء است.

کیفیت احتجاج علیه تکذیب تبهکاران در قیامت

در بخش پایانی همین سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود: ﴿وَمَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ * تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ﴾^۴ گاهی روسوزی می‌شوند ﴿يَصْنَلَى﴾، گاهی درون‌سوزی

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۴. سوره مؤمنون، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

و روسوزی می شوند ﴿وَتَصْلِيَهُ جَحِيمٍ﴾ که باب تفعیل آن مبالغه را می‌رساند که ثلاثی مجرد آن را نمی‌رساند يك ﴿يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى﴾^۵ داریم يك ﴿تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ﴾^۶ داریم آنجا که ﴿يَصْلَى﴾ است برای روسوزی و نزدیک‌سوزی و امثال ذلك است آنجا که باب تفعیل است درون‌سوزی و برون‌سوزی و همه‌جانبه است در همین سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود ذات اقدس الهی به این تبه‌کاران می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ﴾ مگر آیات الهی برای شما روشن نشد شما علماً عامداً تکذیب کردید یعنی تصدیقتان صد درصد بود اما این مطلب را باید به جانتان گره بزنید نزدیک ﴿فَكُنْتُمْ بِهَا تُكْذِبُونَ﴾ ﴿قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾^۷ ما مشکل علمی نداشتیم علم صد درصد بود اما علم صد درصد پنجاه درصد قضیه است پنجاه درصد دیگر را امیر تعیین می‌کند نه سراج، از چراغ شما چه توقعی دارید توقعتان این است که منیر باشد شفاف باشد راه را نشان بدهد این هم راه را نشان داد آن که معصوم است نه چون علمش صد درصد است او علماً معصوم است خطا نمی‌کند، عملاً معصوم است خطیئه ندارد تنها به علم بر نمی‌گردد ما با علم تنها زنده نیستیم ما با يك چراغ زنده‌ایم با يك امیر، اگر - معاذ الله - امّاره بالسوء بود می‌شود همین ﴿غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾

بررسی منشأ مشکلات ایمانی و عملی چند طایفه

اما اگر امّاره بالحسن بود می‌شود ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ﴾ گروه اول کسانی بودند که هم مجاری ادراکی‌شان سالم بود هم مجاری تحریکی‌شان یعنی چشمشان مار و عقرب را خوب می‌دید دست و پایشان هم باز بود فرار می‌کردند سه گروه دیگر مشکل داشتند آنها یا مار و عقرب را درست نمی‌دیدند یا اگر مار و عقرب را درست می‌دیدند دست

۵. سوره اعلیٰ، آیه ۱۲.

۶. سوره واقعه، آیه ۹۴.

۷. سوره مؤمنون، آیات ۱۰۵ و ۱۰۶.

و پای آنها بسته بود یا هر دو مشکل را داشتند. این جهاد اکبر و تمام تلاش و کوشش برای مراقبه و محاسبه و مشارطه و امثال ذلك به نام تقوا برای این است که ما از این خطیئه امارت و ولایت نفس نجات پیدا کنیم و گرنه مشکل علمی حل شده است از ما که نمی‌خواهند شما بیا آن دقایق فقه را حل کن از ما همین که در رساله عملیه است می‌خواهند الآن همین رساله عملیه جامعه را می‌تواند متمدن کند. مشکل ما مشکل علمی نیست مشکل این است که ما اماره بالسوء داریم. آنکه والی نفس ماست در درون فرمان می‌دهد او اماره بالسوء است حالا بیاییم بگوییم که اگر علم صد درصد بود، اگر این اراده آلوده نبود، اگر اراده غبارین نبود خب بله اینها ضرورت بشرط المحمول است اما مرزها در تحقیقات علمی جد است تصور و تصدیق لازم است ولی کافی نیست تصور و تصدیق بخش علم را تأمین می‌کند نه بخش اماره بالسوء یا اماره بالحسن را. ما باید با دستِ جان عصاره قضیه را به دل گره ببندیم بشود دل مایه وقتی دل مایه شد به آن عمل می‌کنیم حالا گاهی اشتباه می‌کنیم گاهی مثلاً غفلت می‌کنیم آنها را می‌بخشند. بنابراین ایمان «عمل علمی لا علم عملی» تصدیق به کار نظر بر می‌گردد نه به کار ایمان حالا اگر در این قسمت هم باز مطالبی لازم بود ممکن است مطرح شود.

ناکافی بودن علم محض در تحرکات ارادی و ایمانی

پرسش:...

پاسخ: در صورت اعتقادات بله دیگر، در صورت اعتقادات، عقل نظری با عقل عملی باید هماهنگ شود. با برهان ثابت شد خدایی هست بسیار خب اما باور دارید یا ندارید، این باید عصاره قضیه را به جان خود گره بزنند بشود دل مایه این می‌شود ایمان. او به درد مدرسه و درس و بحث می‌خورد این به درد مسجد و حسینیه می‌خورد

آنکه مشکل این را حل می‌کند عقیده است نه عقد، علم پنجاه درصد قضیه است بله لازم است اما اگر کسی بگوید اگر علم چنین باشد اگر غبار نباشد اگر تصمیم‌گیری نباشد بله اینها همه به ضرورت بشرط المحمول برمی‌گردد.

پرسش...

پاسخ: خب همان دیگر، علم است دیگر، این اراده از آن علم نشأت می‌گیرد بعضی‌ها در حدّ خیال حرکت می‌کنند بعضی‌ها در حدّ وهم حرکت می‌کنند بعضی‌ها در حدّ حس حرکت می‌کنند بعضی‌ها در حدّ عقل مفهومی حرکت می‌کنند بعضی‌ها در حدّ عقل شهودی حرکت می‌کنند اشاره شد که اراده بدون علم نیست اما نه اینکه هر علمی اراده را به همراه داشته باشد انسان کاری را بدون علم نمی‌تواند کند اما کافی نیست آنجا که اراده هست حتماً علم هست یا علم حسّی، یا علم وهمی، یا خیالی، یا عقلی، یا قلبی یکی از انحاء پنج‌گانه باید باشد بالأخره علم لازم است ولی کافی نیست هیچ کاری از انسان بدون علم ساخته نیست اما علم همه‌کاره نیست لازم است نه کافی، گاهی حاکم معزول است خب.

گفتاری پیرامون وجود شرك عملی بین مسلمین

پرسش...

پاسخ: چرا، آنها آن بخش‌هایی را که عمل می‌کنند که مسلمان‌اند منتها مسلمان فاسق‌اند به تعبیر قرآن کریم ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾^۸ آنجا‌هایی را که قبول دارند و عمل کردند که مسلمان‌اند.

پرسش: حاج آقا ﴿تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَتُكْفَرُ بِبَعْضٍ﴾^۹ هستند.

۸. سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۹. سوره نساء، آیه ۱۵۰.

پاسخ: نه، عقیده دارند منتها عقیده‌شان نسبت به این ضعیف است لذا با معصیت همراه‌اند اگر فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^{۱۰} آن توجیه شده است که اکثر مؤمنین در بخش عمل شرك دارند ولو در بخش اعتقاد شرك نداشته باشند در ذیل آیه «حج» [یعنی ﴿لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾] دارد ﴿وَمَنْ كَفَرَ﴾^{۱۱} این ﴿مَنْ كَفَرَ﴾ راجع به مستطیع است که مکّه نمی‌رود این کفر عملی است کفر اعتقادی که نیست این کفر عملی همان است که در ذیل آیه «حج» آمده، در خود آیه ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ قدری دقیق‌تر آمده، در ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾ آمده آن کسی که دین را با همه اصول قبول دارد او مسلمان است در موقع عمل گاهی ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾ این گونه از کفرها کفر عملی است خیلی از روایات دارد که اگر کسی فلان گناه را کرده «فلیس بمُسلِم»^{۱۲} این کفر در مقام عمل است، مراقبت لازم است، محاسبیت لازم است اگر جایی هم اشتباه کردیم ذات اقدس الهی فرمود: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^{۱۳} فرمود شما آن کارهای سنگین، گناهانی که جزء معاصی کبیره است آنها را نکنید اگر يك وقت لغزیدید ممکن است مشمول عفو الهی باشید.

پرسش: عمل مترتب بر ایمان است ولی شما می‌فرمایید خود ایمان، عمل است؟

پاسخ: عمل قلبی است دیگر، عمل جارحه داریم و جانحه این عمل جارحه مترتب بر آن عمل جانحه است اینکه دارد ﴿بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ﴾^{۱۴} این عمل جوانح است دیگر این کسب است دیگر این کار است دیگر این عمل است

۱۰. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۱۱. سوره آل عمران، آیه ۹۷.

۱۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ ثواب الاعمال، ص ۲۸۴؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۴۷ و ج ۲، ص ۵۲۱.

۱۳. سوره نساء، آیه ۳۱.

۱۴. سوره بقره، آیه ۲۲۵.

عملِ جانحه در برابر عملِ جارحه است ایمان، عملِ جانحه است اینکه می‌گویند ایمان در برابر عمل است آن اعمال جوارح را می‌گویند.

مراحل خلقت انسان از منظر قرآن

خب، ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ضمیر مؤنث به فردوس به لحاظ جنّت برمی‌گردد، اینها خالدند. فرمود: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾ این «لام» ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا﴾ که «لام» قسم است اهیّت موضوع را نشان می‌دهد

مرحله اول: کیفیت خلقت نوع انسان از طین

﴿خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾ آنچه خلاصه از يك چیز است به آن می‌گویند سُلالة این دوتا «مِنْ» آن اوّلی برای ابتداست دومی «مِنْ» بیانیه است انسان طلیعه پیدایشش از چیزی است که مَسْلُول می‌شود بیرون می‌آید مثل «مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْيِ قُتِلَ بِهِ»^۱ سیفِ مَسْلُول یعنی سیفی که از غلاف بیرون آمده آنچه عصاره شیء است به آن می‌گویند سُلالة. پس «مِنْ» اول «مِنْ» ابتدائی است «مِنْ» دوم «مِنْ» بیانیه است که این سُلالة از طین است البته انسان اوّلی این طور بود مثل حضرت آدم و انسان‌های بعدی هم بالأخره از تراب‌اند اولشان تراب است بعد کم کم به صورت موادّ غذایی در می‌آیند بعد به صورت نطفه در می‌آیند از آن به بعد می‌گویند نسلِ انسان از ماءِ مَهِین است که خدا فرمود انسان را از تراب آفرید^۲ ﴿ثُمَّ جَعَلْ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾^۱ خود انسان‌های عادی هم

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۹.

۲. سوره سجده، آیه ۷.

هم خاك بودند بعد كم كم موادّ غذايى شدند بعد نطفه شدند. خب اين قسمت ها را ملاحظه بفرماييد با دام يكي است يعنى يك گوسفند با يك انسان در اين بخش ها يكي است

مرحله دوم: تدبير الهى در انعقاد نطفه و جاىگاه آن

﴿خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾ اين را به صورت نطفه‌اى در آورديم (يك) بعد اين را در رَحِمِ قرار داديم (دو) به پدر و مادر مطابق سوره مباركه «واقعۀ» فرمود شما خالق نيسديد پدر و مادر خالق نيسند ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾^۲ كار والدين اِمناست يعنى «تَقِلُ الْمَنَى مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ آخَرَ» است اما خلقت، چيز ديگر است تبديل اين به يك حقيقت ديگر به يك صورت ديگر اين كار خالق است ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾ پس والد و والده كارشان اِمناست ذات اقدس الهى كارش خلقت است اما همين اِمنّا هم به تدبير ذات اقدس الهى است فرمود ما اين را جابه‌جا كرديم ما اين را در قرار رَحِمِ گذاشتيم اين طور است خب پس انسان مى‌شود ابزار كار و در ابزار بودن هم مستقل نيست اين‌چنين نيست كه انسان بگويد من گريه مى‌كنم خواه خدا بخواهد خواه خدا نخواهد، آب را از دهنم خارج مى‌كنم چه خدا بخواهد چه خدا نخواهد اين طور نيست هيچ كاري را انسان نمى‌تواند انجام بدهد مگر به تدبير مدبّرات امر كه آن مدبّرات امر در تحت تدبير ربّ العالمين كار مى‌كنند خب پس آن را در سوره مباركه «واقعۀ» فرمود كه از پدر و مادر جز اِمنّا كاري ساخته نيست خلقت براى خداست. در اين بخشهاى از آيات مى‌فرمايد آن اِمنّا هم باز به تدبير الهى

۱. سوره سجده، آيه ۸.

۲. سوره واقعۀ، آيات ۵۸ و ۵۹.

است ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ که رَحِم است و آنجا مُتَمَكِّن است. بعد هم در سوره مبارکه «قیامت» فرمود اصلتان ﴿مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾ بود این کلمه ﴿يُمْنَى﴾ برای تحقیر مسئله است ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾^۱ ما این يك قطره آب را به این صورت در آوردیم که الآن صدها دانشکده می‌خواهند درباره انسان بحث کنند هنوز در خم يك كوجه‌اند فرمود: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى﴾ نه والد خبر دارد نه والده خبر دارد جابه‌جایی اینها هم به عهده ما بود

بیان مراحل دیگری از خلقت اعضای کامل انسان

﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ این نطفه به صورت عَلَقَه در آمده حالا یا به صورت يك حيوان کذایی یا به صورت خون بسته ملاحظه می‌فرمایید در همه این مراتب انسان با دام یکی است ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ به صورت يك تکه گوشت نرم در آمده ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا﴾ این گوشت نرم را ما به صورت استخوان، نه عظم، استخوان‌های گوناگون در آوردیم استخوان دست جدا، استخوان سر جدا، استخوان پا جدا، استخوان کمر جدا این استخوان‌ها هر کدامشان باید اندازه خاص داشته باشد قدرت مخصوص داشته باشد مقاومت و امثال ذلك آن باید مشخص شود به صورت مجموعه استخوان‌ها در آمده است هیچ گوشتی هم در آن نبود هیچ رگ و پیوندی هم در آن نبود استخوان بود. خب ما نه تنها به صورت عظم، عظام گوناگون در آوردیم ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ نَفْسِ مادر سهم تعیین‌کننده‌ای دارد در همه این مراحل این چنین نیست که این بیکاره باشد نظیر يك ظرف خالی باشد این طور نیست سهم تعیین‌کننده‌ای دارد عواطف و احساسات مادر علاقه‌های مادر در این گوشت‌بندی، استخوان‌بندی،

عَلَقَه بَنَدی، مضغه بَنَدی سهم دارد این استخوان بَنَدی را این مجسمه استخوان را گوشت پوشانیدیم هر جایی را به اندازه خودش چقدر سهم گوش است، چقدر سهم چشم است و مانند آن.

فرمود: ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا﴾ مشابه این بحث‌ها در سوره مبارکه «حج» گذشت^۱
﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾

لطایفی از تدبیر احسن الخالقین در خلقت انسان

تا اینجا مرز مشترك انسان و دام است این عظام وقتی گوشت پوشید بعد از مدتی متولد می‌شود، می‌شود برّه اما انسان این چنین نیست که فقط عظامی باشد و گوشتی باشد و مثلاً يك حیات حیوانی، يك چیز دیگری به او دادیم یا او را چیز دیگری کردیم این ناظر به آن دو مبدأ می‌تواند باشد که آیا روح را ذات اقدس الهی به انسان عطا می‌کند که با ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲ هماهنگ است یا روح، جسمانیة المحدث و روحانیة البقاء است از خود بدن برمی‌خیزد که با ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾^۳ هماهنگ است. عمده بحث این است فرمود: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ این کار در حیوانات نیست لذا چون «أحسن المخلوقين» را آفرید که ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۴ از احسن المخلوقين کشف می‌کنیم که ذات اقدس الهی ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ است فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ عمده، تحقیق درباره ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ است.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره حج، آیه ۵.

۲. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۳. سوره تین، آیه ۴.